

## همسنگی و زیبائی و عشق

آقای هوشنگ میرمطهری فرزند مرحوم میرسید علی آزاده ، فرزند میرزا سید رحیم محقق و خالقی گتمیری، از پدر و مادر از خانواده و سلسله سادات حسینی که به شعبه‌ی علوی و مرعشی و خالقی و گتمیری و میرمطهری غیره منشعب و در اطراف تهران و دماوند و مازندران و سایر نواحی ایران منتشرند و اکثراً بموجب سجع مهری جد مشترک‌کی دارند بنام میرمطهر فرزند زین‌العابدین از احفاد حضرت سید سجاد امام چهارم شیعیان. پدر هوشنگ در جوانی فوت نمود. و در زیر نظر تربیتی خانواده مادر «میرمطهری» قرار گرفت.

در دبستان یگانگی از تأسیسات استاد ضیاء‌الدین دری به تحصیل اشتغال پیدا کرد. و سپس از دارالفنون تهران در رشته علمی دیپلم گرفت و پس از انجام خدمت وظیفه بدانشکده ادبیات وارد و در رشته ادبیات و تعلیم و تربیت لیسانس گرفت، و درین دانشکده موضوع تحقیق در عرفان و مذهب و فولکلور مورد توجه خاص او قرار گرفت و در این زمینه سخنرانی‌هایی در دانشکده ترتیب داد. پس از اخذ لیسانس در سال ۱۳۲۰ بخدمت دادگستری درآمد. و پس از طی مشاغل منشی‌گری دادگاه عالی جنائی و ریاست دائره آمار و دائره سجل کیفری و مدت‌ها بر ریاست مجله حقوقی دادگستری مشغول بود و با تحقیق در زمینه‌ی رابطه جرم و حقوق جزا و تربیت در دانشکده حقوق، به نوشتن مقالاتی در زمینه‌های جزائی و تربیتی و علمی در مجلات شهر بانی و مجله دادگستری و مجله سپیده فردا پرداخت، و در سیستم‌های فکری بشری از نظر فلسفی و اقتصادی و تربیتی و حکومتی بمطالعه دست زد.

و پس از آن مدتی بمنظور یافتن قوانین ذاتی تحولات عقلی تحقیق در ماهیت

فیزیک و فلسفه ریاضی را وجهه همت خویش قرارداد . - و در همین تحقیق عشق مفراط به تعلیم و تربیت پیدا کرده از دادگستری بفرهنگک انتقال پیدا کرده و بتدریس اشتغال ورزید . و با ارسال بعضی از آثار خود صلاحیت او برای شرکت در دکترای ادبیات با تشخیص استاد بهمنیار تثبیت شد . و پس از چندین سال تدریس به همکاری با فرهنگ فارسی دولتی نامه دهخدا ، دعوت گردید . و سپس به دعوت کرسی جمال شناسی دانشگاه تهران به سخنرانی در زمینه « جمال باطن » دعوت شد . و سخنرانیهای او درین زمینه در مجله وحید از مجلات وزین پایتخت بطبع می رسد . در مجلات دیگر از قبیل آموزش و پرورش و یگان ، مجله ریاضیات از ایشان مقالاتی درج گردیده است .  
از آثار طبع شده ایشان :

۱- هنر نگارش در تحلیل علمی و روانی علم نگارش

۲- مقدمه‌های بردیوان دانش

۳- چندین نقد بر کتب تربیتی از جمله نقد بر روانشناسی فونکسیونل در سپیده فردا .

۴- رساله‌ای در پاسخ بر تراند راسل درباره لزوم صنعتی شدن مشرق زمین .

۵- بسیاری از مقالات که اشاره خواهد شد .

\*\*\*

**هستی و زیبایی و عشق**، سه کلمه ای که نماینده عمیقترین ادراکات بشری است در ذات خود یک واحد تجزیه ناپذیر است .

اما هستی بمعنی وجود محض و غیر مشوب باهیت بگفته صدرالدین شیرازی و عشق بمعنی کشش باطن بمبدء اعلا یا عشق عالی که در جمیع ذرات هستی منتشر است .

و زیبایی بمعنی مبدء همه رنگ و بوها ، و کوشش و کششها .

یعنی عشق و زیبایی و هستی در ذات یکی است . چنانکه شجاعت که یک فضیلت یا زیبایی باطنی و عالی است . قابل تجزیه نیست .

افلاطون از پروتاگراس نقل می کند که فضیلت همه چیز است . جز دانش و ارسطو در اخلاق نیقوماخس می گوید . فضیلت دانش را هم در بر دارد .

اما نفس زیبایی عشق انگیز است ، و عشق و زیبایی بنحویکه افلاطون در رساله مهمانی از آن بحث می کند خود یک بسیط تجزیه ناپذیرند .

آنجا که جاذبه زیبایی عشق را بر اثر بیدار کردن شعور بزبائی خود برانگیخت عقل موشکاف از کار بازمی ماند .

چنانکه از کلام عرب برمی آید **الحب یعمی ویصم** . یعنی مهر کور و کورگرداند . عرفا محبت را میل باطن بعالم جمال ویا زیبایی مطلق دانسته اند و آنرا دو گونه شناخته : نخست محبت عام و آنرا میل بمشاهده جمال زیبایی صفات و صورت می دانند و محبت خاص را میل روح بمشاهده جمال ذات و آنرا ازاوصاف الهی شمرده اند .

پس محبت وصف حقدان عشق نیز خوب نبود وصف یزدان ای عزیز  
چون یحبون بخوانندی از نبی بایحیهم هم قرین در مطلبی

و عشق را افراط محبت تعریف کرده اند . و درین جا اطلاق لفظ عشق را برخداوند جائز نشمرده اند چنانکه قشیری در رساله خود اینمعنی را تصریح کرده ولیکن متأخرین از عرفا لفظ معشوق و عاشق را بر خداوند و بنده و محبت رمز و کنایه اطلاق کرده اند و گفتند چون محبت به حد کمال رسید آنرا عشق گویند . مولوی فرماید :

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت  
عاشقان را کار نبود با وجود عاشقان را هست پس سرمایه سود .  
عاشقان اندر عدم خیمه زدند چون عدم یکرنگ و نفس واحدند  
عاشقان را شادمانی و غم اوست دست مزد خدمت و اجرت هم اوست  
غیر معشوق از تماشائی بود عشق نبود هرزه سودائی بود  
هر چه جز عشق خدای احسن است گرشکر خواربست آن جان کندن است  
عشق را صد ناز و استکبار هست عشق با صد ناز می آید بدست  
تو بیکه خواری گریزانی ز عشق تو بجز نامی چه می دانی ز عشق  
و اینکه عشق ماورای عقل جزوی هست

عقل جزوی عشق را منکر بود گر چه بنماید که صاحب سر بود  
فادایی در فصوص الحکم فصل ۶۱ نیز منشاء اکثریت را وحدت ذات حق می داند .  
چه می فرماید جز وجود از حق صادر نمیشود - چنانکه حافظ می فرماید :

اینهمه رنگ می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

و از این تبیین میتوان عشق را انجذاب هستی جزئی در برابر هستی مطلق دانست . و قول شاعر لبید شاعر عرب مؤید این معنی است

الا کل شئی ما خلا الله باطل وکل نعیم لامحاله زایل

« جز خدا چه هست باطل و هر نعمتی خواه نا خواه ناپاینده است »

و چون ذات هستی منشاء هر گونه زیبایی است و عشق انجذاب روح با تازیب و در باطن بمنشاء آثار هستی است عشق هم در باطن از نفس هستی مطلق سرچشمه میگیرد . و در واقع برترین نشانه ذات هر گونه هستی است .

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون بعشق آیم شوم عاجز از آن

و از این جهت است که زیبایی واقعی<sup>۱</sup> نیز تجزیه ناپذیر است. آنجا که تجربه عقلی در زیبایی رخنه کرد یعنی مجذوبیت حس زیبایی از زیبایی واقعی منطفف گردیده است. و در این مورد است که باید منتظر بود. عقل در زیبایی انعکاس خود را دریابد و انعکاس خصلت‌های عقل همان تفکیک و تجزیه و انتقاد و تحلیل عقلی است و در نتیجه زشتی‌های دیگر عقل بصورت زشتی‌های فرضی و موهومی زیبای واقعی از نظر ظهور می‌کند. مسیح، که مجذوب حقیقت محض بوده از مردار جزدندان سپیدش را نمی‌بیند و شاگردانش که از حیله قدرت عقل تحلیل گو خارج نشده بودند جز عفونت چیزی از آن نمی‌شنیدند از این جهت است که حقایق زیبایی واقعی مذهبی را نمیتوان با شك و تردید و انتقاد ادراک کرد و از تیررس عقل تجزیه کار بدورند. این گونه عقل است که از مذهب و مذهبی شدن واقعی یعنی زیبایی ازلی و ابدی که در آثار آن نهفته است دور است. و از این جهت از ذات هستی خود و هر گونه هستی فاصله دارد. و این کیفیت از پیدایش حاصل میشود چنانکه مولوی فرماید:

این محبت هم نتیجه دانش است  
 کی گزافه بر چنین بحثی نشست  
 و صدرالدین شیرازی ( در رساله اصل صفحه ۴ طبع دانشگاه ) خانه معرفت نفس را  
 فاقد حیات معنوی دانسته و گوید: هر که نفس خود را نداند خدا را نداند و از حیات آن  
 نشأة بی‌خبر است. و به عطار تمثیل می‌جوید

ترا این بند بس در هر دو عالم  
 که بر ناید ز جانت بی خدا دم  
 زحق باید که چندان یاد آری  
 که گم گردی گرازیادش گذاری

و این هزسه مؤید بیان ارسطو است که « فضیلت دانش را هم در بردارد، چه عشق به ذات هستی برترین فضائل است. چنانکه مولوی فرمود: هر چه عشقش همه جان‌کنند است. سودن بر گم هماهنگ خیام می‌گفت هر که عشق را نیابد هستی را نیافته. و شاید بهتر بگوئیم که تا طعم هستی واقعی آنرا نجشیم نمیتوانیم طعم عشق را بچشیم. و حتماً هم نمیتوانیم عشق بورزیم، چه عالیترین مفهوم هستی یعنی عشق و عشق یعنی شدیدترین اثر هستی و زیبایی یعنی هستی واقعی که با آثارش پیداست. و اثرش در نفوس مجذوبیت‌ماست در کیفیتی ماوراء عقل در ذات او. پس زیبایی واقعی یعنی هستی واقعی که از عشق تفکیک ناپذیر است، و به ذات خود و آنچه هستی است عشق می‌ورزد. از اینرو در تکمیل بیان سودن بر گم باید گفت نه تنها عاشق دیگری را دوست می‌دارد، بلکه هستی را دوست میدارد. و عاشق است به همه عالم چه با ذات هستی که هستی بخش هر گونه هستی است فوق قیاس و هر نوع کیفیت در ارتباط است. او چون ذات هستی از هیچگونه هستی بعدی ندارد. و او از این جهت همیشگی است و زنده جاوید است.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق  
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما  
 و این باز از آنجاست که همانطوریکه بارسید حکیم یونانی میگفت ذات هستی در باطن  
 تفکیک و تجزیه ناپذیر است از همین جهت گاهی با عشق ورزیدن واقعی و از سر اخلاص  
 و بی‌ریا و شائبه تزویر. به جزئی از هستی اتصال بهستی واقعی دست میدهد.

تار و بود عالم امکان بهم پیوسته است	عالمی را شاد کرد آنکودلی را شاد کرد
بدریا بنگرم دریا تو بینم	به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
بهر جا بنگرم کوه و درو دشت	نشان از قامت رعنا تو بینم
اگر کافر بدانستی که بت چیست	یقین کردی که دین در بت پرستی است

و این که بت پرست را کافر می دانند از معنی پرستش غافلند که پرستش هر جادست داد توحید دست می دهد . زیرا ذات پرستش مقهور جنبه‌ی نامتناهی اشیاء شدن است چه هر - چیز با نهایت احدیت در ارتباط است از کوچکترین ذره گرفته - تا بزرگترین کهکشانیها و مجموعه جهان بزرگ هستی، و آنچه را که اثبات خدای گویند در آخرین تحلیل عبارتست از نشان دادن و بیان همین ارتباط بینهایت در امر مورد توجه و مقهور بودن همه چیز در برابر آن و اذ همین قبل است اثبات الوهیت از راه نفس یا خود شناسی چنانکه این عظمت را در يك نگاه انسان در صفای يك آبشار و يك جنگل انبوه و حتی در صمیمیت و خلوص درون يك خانه محقر و در شامگاه يك دهکده دور دست یا يك کلبه با نشاط میتوان یافت .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار ولی گاهی پرستندگان باین توحید واقعی شعور ندارند و غرقه در او هام خویش میشوند چنانکه فارابی فرماید شعور از روی طبع با شعور از روی شوق و اراده با و راه می یابد لذا سعی می شود همه آنچه را که پرستش میشود بحدار اصلی واقعی آن متوجه سازند و تفرق و پراکندگی پرستش را بوحدهت بدل سازند « ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار » که در آن رو آوردن بیک مبدأ واحد از مجموعه نظر گاهها تلمیم شده است کمال واقعی یعنی توجه تام بمبداء هستی و خود را از همه حیث با سیردن و نفس هستی خود در برابر امر مورد پرستش یعنی یگانگی عشق و عاشق و معشوق که همان مصدر زیبایی مطلق است، در عین اینکه احاطه بمبداء بهمه اشیاء همواره ثابت می ماند و فوقیت او بر مجموعه وجود بی رقیب و بی مثل خواهد بود .

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد  
گو اینکه جمله جمال معشوق ازلی بر ترا آنست که بتما می از هستی خود پرده بر گیرد  
چه همه‌ی امکان هم عرصه‌ی ظهور او نیست و فراخنای هستی امکانی برای جولان او  
محدوده ایست تنگ و خرد و ناتوان .

اما از نظر افلاطون واقعیت اشیاء خارج از آنها بوده و بصورت «مثل» (Idées) قرار -  
داشت . و مثل صوری معقول و تغییر ناپذیر و ازلی بودند ، و مشخص و مستقل . ولی ارسطو  
واقعیت را در شخص یا در علت می دید ( : ویل دورانت تاریخ فلسفه متن انگلیسی)

۱- خداوند گاران گوناگون بهترند یا خدای یکتا

اگر ارزیابی ویل دورانت را از عقاید راسل درست باشد که میگوید بعقیده راسل

Here and her alone , is eternal order of Spinoza the substance of the World

فقط در ریاضیات و فقط در این جاست که نظام جاویدان اسپینوزا و حقیقت جوهر عالم

نهفته است. These a priori thesrems use the «Ideas»

و این قضایای مسلم فعلی همان «مثل» افلاطون است . گرچه عینیت و احکام موضوعی داشتن ریاضیات و عدم تعلق آن بشخصیت و امور جزئی زیبایی آنرا می رساند و بهمین جهت از طرف کاتتور جوانی آندی لقب گرفت باید گفت استاد فهم نسبت به «حقیقت جوهر عالم» «the substance of the World» از افلاطون و اسپینوزا تا اندازه ای دور از واقعیت است چه افلاطون «در جمهوریت» ریاضیات را وسیله ای می دانست که ذهن را آماده برای ادراک حقیقت مطلق میکند نه اینکه ریاضیات را ذات مطلق بدانچه در مفهوم عدد احساسی آمیخته با ادراک می دید و نمی خواست در ریاضیات بماند و مثل را خارج از حدود هر نوع تعین مادی می شناخت ، و زیبایی اخلاقی «جمال باطن» را نزدیکتر به حقیقت می دید تا زیبایی ریاضی ، و نیز اسپینوزا که در Edhique کتابی پرداخت ، بگفته یکی از ریاضیدانان مقهور شیطان ریاضی نشد و از نظر او شیئی بنفسه فوق روابط ریاضی قرار دارد . و از همین جهت هستی را گاهی استاد راسل در تضاد آن مشاهده میکند چنانکه ویل دورانت در حق استاد گفته است او اشتراکی زاده ایست . «Communist Born» که استدلال مارکسیسم را در تضاد بنفع وضع محیط و موقعیت خود توجیه میکند .

L'essence des mathematique est la jeunesse eternelle et a la reside dans leur liberté

ولی باطناً همانطوریکه افضل الدین کاشی میگفت تمام مقولات فلسفی در هستی نهفته است همانطوریکه تمام مقولات تاریخی در انسان نهفته است .

اناطول فرانس میگفت : چیزی حقیقی تر از زیبایی نیست . وی قلم شاعرانه خود را متوجه اینمعنی کرده است که حقیقت را بر زیبایی ترجیح دهد . ولی آیا بهتر این نیست که بگوئیم بهترین و برترین جلوه حقیقت از نظر ما زیبایی است . چنانکه ویل دورانت اظهار نظر می کند . وی گوید : شاید روزی چنان قوی و روشندل شویم ، که در مبهم ترین حقایق درخشنده ترین زیباییها را دریابیم .

۱- جوهر ریاضیات جوانی بهتری است و این بعلت استقلال است .

ص ۶۱۵ از کتاب ریاضون بزرگ فرانسه

۲- ریاضی دان مشهور